

See discussions, stats, and author profiles for this publication at: <https://www.researchgate.net/publication/296014041>

دین در اندیشه های دورکیم

Working Paper · February 2015

DOI: 10.13140/RG.2.1.5017.5766

CITATIONS

0

READS

470

1 author:



Samaneh Samie

University of Science and Culture

1 PUBLICATION 0 CITATIONS

SEE PROFILE

مطالعات فرهنگی

دین در اندیشه های دورکیم

سمانه سمیع

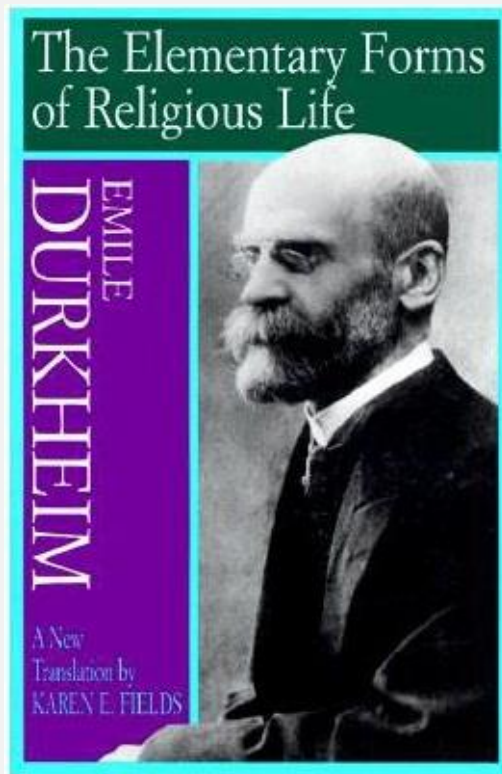
اسفند ۹۴

واژگان کلیدی:

دین، دین و جادو، امیل دورکیم، جامعه شناسی دین

چکیده:

در این مقاله سعی شده است نگاه دورکیم به دین با نقدی کوتاه به رشته ی تحریر درآورده شود نگاه جامعه شناسانه دورکیم به دین گرچه نگاهی تک بعدی برداشت شده است اما زاویه دید وی قابل تامل و در بحث کارکرد اجتماعی دین نظری قابل احترام و قابل تعمق است. با نظری به اندیشه های دورکیم در اثر بزرگ صوربنیانی حیات دینی میتوان به سادگی این مسئله را دریافت که دورکیم دین را به عنوان یکی از مهم ترین قوام دهندگان جامعه مورد تحلیل قرار داده و تحلیل دین از لحاظ بررسی عقلایی و عرفایی مدنظر وی نبوده است.



مقدمه

موضوعی عمیق، ناروشن در ذات تمام چیزها هست. بلز پاسکال

دین راهیست برای شناخت مجهولات، یانسخه ای از قبل پیچیده شده برای تمام امراض و مسائلی که از درمان و تحلیل آن ناتوانیم؟! آیا با افزایش روزافزون علم، دین هر روزه گامی به عقب فرستاده میشود و یا با گذشت هزاران سال و پیشرفت تکنولوژی همچنان دین خواستنی ترین نیاز فطری بشر است؟ واقعیت این است که دین همواره امری بدیهی در تاریخ بشریت و به عنوان یکی از ارکان مهم جامعه خوانده میشود. و به این مهم ادیان و دانشمندان زیادی پرداخته اند. از میان متفکرانی که به موضوع دین اندیشیده اند، امیل دورکیم است که بعد اجتماعی دینداری را مورد توجهی ویژه قرار داده و دین را به چشم پدیده ای اجتماعی نگریسته که خاستگاه آن اجتماع است. وی دین را ناشی از «قدرت اجتماعی جامعه» می داند و طبق آن باورهای دینی را تحلیل می کند. گرچه در این میان متعصبین به موضوع دین تحلیل دورکیم را که دین امریست اجتماعی و نه آسمانی موجبات تقلیل امر مقدس دین خوانده اند اما نمیتوان منکر تلاش منصفانه وی در غالب بخش های اجتماعی تحلیلی دین شد گرچه در حد مجال مقاله به بحثی انتقادی از موضوعات مطروحه نیز خواهیم پرداخت.

دورکیم در سال ۱۸۵۸ در شرق فرانسه متولد شد. او از تبار فقهای ریشه دار یهودی بود ولی دیری نپایید که از هر گونه تعلق مذهبی دست کشید و به ندانم گرایی دچار گردید و یک لادری شد وی از جامعه شناسان بزرگ قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم است.

تعریف دین

اندیشه های دورکیم کارکردگرایانه و اجتماعی ترین تعاریف از دین را به ورطه نوشتار کشیده است و گویی فارغ تر از تعصبات کنت، مارکس و یا نیچه دین را از بعد جامعه شناسی به چالش دعوت کرده است. در آن زمان که در کتاب صور بنیانی میتوان دین را غیراساسی و دست سازترین ساخته ی بشر دید به ناگاه دورکیم با تسلطی شگرف دین را همپای وجود اجباری جامعه زنده و لازم ترین بخش زندگی بشر القا میکند و این بازی پرفراز و نشیب، تا آنجا ادامه دارد که ارزیابی نهایی دین با ذهن و جهان بینی هر فرد صورت میگیرد. "رویکرد دورکیم به دین نتیجه نگرش ساختارگرایانه او به مفاهیم فکری و دینی بود. از این نگاه وی، دین، اخلاق و هنر رانیز به کارکرد اجتماعی آنها تقلیل میداد (اسلامی، سیدحسن رهیافت دین شناختی دورکیم)

در تعریف دین میتوان گفت دین را به تبع خصلت هایی که در همه جا باین همراه هستند میشود تعریف کرد. ویژگی ذاتی هر امر دینی مفهوم مافوق طبیعی آن است و احساس راز. منظور از فوق طبیعی اشاره به جنس و سنخی از چیزهاست که درک آن از حد توانایی فهم ما بیرون است. به عبارت کلی تر گویی دین در قالب اندیشه تمایز یافته نمیگنجد. (دورکیم ، صور بنیانی حیات دینی صفحه ۵۷۷)

به صورت کلی دین را میتوان اینگونه تعریف کرد وجود همه جا حاضر چیزی که تعقل از ادراک آن مستاصل است. نوعی گرایش به سوی نامتناهی و یا ناگهان، دین از دید مارکس افیون ملتهاست و عامل اقتصاد زیربنای تمام چیزهای مهم است: علم، فلسفه و حتی دین و مذهب.. و اما دین از دید اسلام امریست فطری و ریشه در سرشت آدمی دارد و گویی پیامبران برای آبیاری این نهال زاده شده اند. دین مانند یک راز در تمام ادیان حتی مسیحیت نیز نقش مهمی را بازی نموده است.

اما تعریف دورکیم با این تعاریف سازگاری زیادی ندارد. دین را قبل از هر چیز، دستگاهی از فکرت ها تصورات و باورها میداند که به عنوان عناصر اساسی دین تلقی شده اند. وی سعی می کند جایگاه دین را در بین سایر واقعیت های اجتماعی روشن کند. وی قسمتی از دین را مناسک و بخش دیگر از آن را باورها میداند. عقاید و باورهای جهان را به دو دسته امور مقدس و غیرمقدس تقسیم می کند که دین مربوط به بخش مقدس است و زنجیره ای به هم پیوسته از امور مقدس را تشکیل میدهد.

دین به نظر او عبارت است از پرستش جامعه و تن دادن به هنجارهای آن و بی قانونی را بی دینی میداند و زیرکانه گریزی نیز به امر مهاجرت میزند و میگوید کسی که از کشور خود به جایی جدید کوچ میکند بایستی هنجارهای دینی آن جامعه را بپذیرد. (دورکیم، صوربنیانی حیات دینی، بخش نتیجه گیری)

دورکیم به عنصر مهم دیگری در ذات دین اشاره میکند ذات دین عبارت است از تقسیم هستی به دو حوزه قدسی و عرفی دین همواره در دل یک سازمان یا نهاد است که کار خود را سامان میدهد تعریف او از دین این است: دستگاهی همبسته از باورها و اعمال مربوط به امور مقدس که این باورها و اعمال همه کسانی را که پیرو آن هستند را در قالب یک اجتماع اخلاقی واحدی به نام کلیسا متحد میکنند. البته این کلیسا میتواند نام های دیگری به خود بگیرد مثل معبد، مسجد... اما کارکرد تمام آنها یکسان است، متحد ساختن اعضای خود در یک سازمان.

از دید او ویژگی ذاتی پدیده دینی این است که همواره مستلزم نوعی تقسیم دو سویه ی جهان معلوم و شناختنی به دو نوعی است که دربردارنده همه موجودات اما اساساً طردکننده ی یکدیگرند. چیزهای لاهوتی آنهایی هستند که محرماتی در حمایت از آنها و جداکردنشان وجود دارد. و چیزهای ناسوتی آن دسته از چیزها هستند که باید حرمت نگه دارند و از چیزهای لاهوتی فاصله بگیرند. دین عبارت است از باورها و اعمال مربوط به امور لاهوتی یعنی امور مجزا از امور ناسوتی، این باورها و اعمال همه ی کسانی را که پیرو آنها هستند در یک اجتماع اخلاقی واحد به نام امت متحد میکنند. (همان کتاب ص ۶۳)

دین دستگاه کم و بیش بغرنجی از اسطوره ها جزم ها مناسک و آداب است. و کل رانمیشود تعریف کرد مگر در ارتباط با اجزای تشکیل دهنده اش.

دورکیم دین را ریشه ای از اوهام و توهمات نمیدانست گرچه خود فردی لادری گرا بود اما نظر فروید مبنی بر اینکه دین زائیده ی نوعی بیماریست را کاملاً رد میکرد و دین را امری معقول و اجتماعی و جاودانه میدانست.

جایگاه ادیان از نگاه دورکیم

دورکیم مراحل تکامل ادیان به این شکل را پذیرفت: مرحله آنیمیزم یا جاندارانگاری، پرستش ارواح و قوای مقدس (توتمیسم)، مرحله چند خدایی، مرحله یکتاپرستی که شامل ادیان توحیدی میشود و پذیرش این نظریات را دال بر پذیرفتن ناقص بودن ادیان میدانست. او سیر تکامل دین را فرضیه ای غلط میپنداشت و میگفت ادیان فقط جای یکدیگر را میگیرند. و دینی ناقص و ناتمام نیست. (اسلامی، رهیافت دین شناختی دورکیم)

از دید دورکیم دینی که ناقص و دروغ باشد نداریم. همه ادیان به نحو خاص خودشان حقیقت دارند. هر یک به شیوه ای پاسخگوی شرایط معینی از هستی بشری بوده اند. البته ترتیب دادن سلسله مراتبی از ادیان یعنی تعیین اینکه برخی از ادیان مهمتر از برخی دیگر هستند امری ناممکن نیست. چرا که برخی از آنها وظایف ذهنی برتری را در انسان به کار می اندازند، یا دارای فکرت ها و احساسات غنی تری هستند ((صوبنیانی حیات دینی صفحه ۳))

ادیان بدوی همان قدر محترمند که ادیان دیگر، همه ی آنها در دین بودن با یکدیگر برابرند. دین چه در نوع و حیاتی و الهی آن چه در نوع مصنوع و دست ساخته ی آن اثرات مثبت بسیاری برای بشر داشته اند. همه ی ادیان را میتوان با یکدیگر مقایسه نمود و این یعنی الزاما عناصر ذاتی مشترکی در آنها وجود دارد. از دوران باستان تا ادیان مصر و هند تا کشیشان و راهبان، عرفا و عقلا... از میان اینها میتوان دید که گرچه، شیوه ی عمل کردن به باورهای دینی و مناسک اینها هیچکدام شباهتی به یکدیگر ندارد اما با کمی تامل در خلال اینها میتوان نوعی همشکلی فکری و اخلاقی را به سادگی مشاهده کرد ((همان کتاب))

دورکیم سعی بر آن داشت عناصر اصلی هر نوع دینی را معرفی کند او حتی با راز آلود بودن دین و تفکیک هستی به بخش آشکار و نهانی، در حد مفهوم جدیدی که تازه بر ادیان راه یافته بود مخالف بود.

ملاحظه ی صور دینی مانوس و آشنا مارا تا مدتها با این خیال همگام نموده بود که: خدا جزو ذاتی هر دینی است. اما در نگاه دورکیم اگر عناصر اصلی دین را خدا یا موجودی الهی بدانیم تعریف از دین را ناقص کرده ایم و این تعریف همه ادیان را در بر نخواهد گرفت و مهمترین خصلت سرشتی دین باورهای آن است. در

تعریف دین بسیاری تلاش نموده اند فکرت اولوهیت و فکرت خدایان را در آن جا دهند حال آنکه ادیانی وجود دارند که در آن فکرت خدایان و ارواح وجود ندارد یا حداقل نقشی فرعی و کم رنگ بازی میکند. آن چنانکه بارت میگوید: دین بودایی خدایی که بشر تابع آن باشد نمیشناسد! آیین این دین مطلقاً بی خداست. و عده ای آن را دین بی خدا می نامند. گرچه معنای این حرف این نیست موجوداتی چون ایندرا آگنی و وارونا نادیده وانکار میشوند این موضوع بدین معناست که این آیین بر آن است که چیزی به آن موجودات بدهکار نیست و کاری با آنها ندارد. ولی به هر حال بودیسم را نوعی دین برمی شمیریم: زیرا اگر چه در آن خدایی نمی بینیم. اما پراست از وجود چیزهای لاهوتی، مانند چهار حقیقت قدسی و اعمال مربوط به آنها...

وی جامعه را جای خدا قرار میدهد و میگوید دین بر بنیان مبانی عقلی استوار است و دلیل استمرار و دوام آن را دال بر حقیقت بودن آن میداند و دین را امری وهم آلود و تخیلی نمیخواند و قواعد اخلاقی را منشوری جهت زیستن میداند که به وسیله جامعه ساخته میشود و مهمترین ابزار این کار را دین می داند.

وی با تحلیل یکی از ادیان ابتدایی به نام توت میسم (کهن ترین دین موجود در میان قبایل ساکن استرالیا) نظریه ای را به جهان عرضه نمود که بر اساس آن دین چیزی جز تجلی خواست جامعه نیست و همه فرایض دینی کارکردی اجتماعی دارند و هدف از انجام آنها تقویت روح همبستگی میان اعضای جامعه است و این مفهوم را برای فهم تمام ادیان بکار گرفت. توت میسم عبارت است از حیوان یا درخت یا حتی قطعه ای از شیئی که همه ی افراد یک عشیره، قبیله یا کلان (بزرگتر از خانواده و کوچک تر از قبیله) آن را نیای مشترک خود میدانند و احترام زیادی برای آن قائل هستند. توت میسم هر کلان برای آن کلان مقدس است و با آداب و رسوم خاصی پرستیده میشود. این توت میسم اگر حیوان باشد همیشه در امن و امان زندگی میکند نکته جالب توجه اینجاست که دورکیم این موضوع را نیز جهان شمول کرد. و نشان داد که حتی پرچم یا علائمی که برای آن کشور به عنوان نمادی ملی است به نوعی توت میسم آن جامعه است. توت میسم حضور خداست در همه جا و در تمام طبیعت مسری است. وی پدیدار شدن باورهای دینی را راهی برای ایجاد روحی جمعی که افراد با طیب خاطر تن به از خود گذشتگی، و خواسته های گروه بدهند میدانست. و این کار از طریق اتخاذ یک توت میسم به عنوان نماد گروه و سپس ارتقای آن در مقام اولوهیت ممکن میشود. و نقطه عطف مسئله اینجا بود که دورکیم این امر را در ابتدا آگاهانه و سپس آن را موضوع فراموش شده جمعی قلمداد میکند که همین میشود باور جمعی و این انگاره در ذهن مردم فرو میرود که گویی چیزی فراتر از جامعه وجود دارد که باید از قواعد اخلاقی وضع شده از سوی وی پیروی کرد. او الوهیت را آن سوی سکه ی گروه اجتماعی میدانست. و مناسک ایجاد شده

را برای جلب توجه افراد گروه و توجه دائمی به آن میدانند. او روحانیان، کشیشان و عاملان دینی را نیز حلقه واسط بین آرزوهای بشری و مردم میدانست که از خرافات، ظلم، خیال پروری انسانها مصون نیستند.

تمایز چیزها و تفکیک آنها به لاهوتی و ناسوتی، مفهوم کلی روان، روح، شخصیت اسطوره ای، اولوهیت ملی و حتی بین المللی، گاه اعمال ریاضت کشانه ای که شکل افراطی آن را تشکیل می دهند، مناسک، نذرونیاز و همذاتی طلبی، مناسک تقلیدی، مناسک یادبودواره و بزرگداشت، مناسک کفاره ای، همه و همه، در ادیان حضور دارند.

دین و جادو

دین در نگاه دورکیم با جادو نیز گاه مقایسه شده و گاه شباهتهایی رانیز که با خود به همراه دارند را ظاهری و در قلمرو بطن آنها را بسیار متفاوت از هم میخواند. جادو هم از باورها و مناسک ساخته شده است. مانند دین اسطوره ها و اصول خود را دارد. اما این اسطوره ها و اصول نا پرورده ترند. و دلیل آن هم بی گمان این است که جادو چون هدف هایی فنی را دنبال میکند وقت خود را در نظرورزی های ناب از دست نمی دهد. جادو هم مراسم، قربانی ها، آداب تطهیر، نیایش ها و آوازاها و رقص های ویژه خود را دارد (کتاب صوربینانی). اما هدف آن ایجاد وحدت در امت نیست. و جادو همیشه با زیرکی کوشیده است که نشان دهد در چیزهای لاهوتی هیچ گونه تقدسی وجود ندارد و هر چه هست از همین دنیا است.

دورکیم در مقابل این فرضیه که دین تکامل جادوست ساز مخالفست در دست گرفت و به دلیل نداشتن سازمان در مبحث جادو این فرضیه را به شکل قطعی مردود اعلام نمود " برای تفهیم این موضوع اتحادیه صنفی نجاران مثال خوبیست، هر نجار کار فردی خود را انجام می دهد و خصلت کار آنها شخصی و فردی است " یعنی تجمعی از جادوگران نیز صرفا به این منزله است که هر جادوگر بتواند کار فردی خود را به بهترین وجه انجام دهد. دین خصلتی اجتماعی دارد و جادو اینگونه نیست. (کشانی، مهدیه

مطالعه تطبیقی دیدگاه های دین شناختی دورکیم و علامه طباطبایی)

انتقادات وارد به دورکیم

اینکه دین در همه جا کارکردهای اجتماعی دارد با اینکه دین فقط کارکردهای اجتماعی دارد بسیار تفاوت دارد بنا براین بهتر بود دورکیم این موضوع را به این شکل مطرح کند که دین در کنار کارکردهای گوناگون خود کارکرد اجتماعی نیز دارد.

دورکیم دین را عامل وحدت جامعه میدانست گرچه این نظریه دورکیم بسیار وامدار دین یهود است. قوم یهود طی سالیان سال توسط دین یهود حفظ شده و مانع به زوال رفتن آن گردیده است ولی این نکته راجع به دین اسلام صادق نیست برای مثال یک عرب مسلمان با یک چینی مسلمان احساس قرابت بیشتری میکند تا یک عرب مسلمان با یک عرب مسیحی.

حتی در حالی که در پاره ای از موارد دین موجبات گسست و شکاف بین جامعه را نیز فراهم میکرده است مثل دین مسیحیت که در آغاز نه تنها موجب وحدت جامعه نبود بلکه دقیقاً نقشی تجزیه طلبانه را ایفا میکرد و این اعتقاد را مخالفین اسلام نیز داشتند که پیامبر قصد تفرقه میان امت را دارد... پدر و پسر.. زن و شوهر را مخالف یکدیگر قرار میدهد. این نظریه دورکیم گویی نقش انقلابی و تغییر دهنده دین را فراموش کرده است.

او عدم رعایت قانون را بی دینی و هنجارشکنی میخواند حال آنکه در بسیاری جوامع افرادی بی دین هستند که کاملاً به وظایف اجتماعی و هنجارهای اجتماعی پایبند هستند و چه بسا بیش از افراد دین دار برای ثبات و آرامش جامعه تلاش میکنند.

انتقادات بسیاری به در راستای شناخت قبایل استرالیا بر دورکیم وارد آمد که وی مردم شناس نبوده است. هیچ مدرکی دال بر این وجود ندارد که توتمیسم به همان سان که دورکیم تصور می کرد، پدید آمده باشد و سرچشمه نهایی دین های دیگر نیز همین توتمیسم باشد.

علم هر چه پیشرفت هم بکند نمیتواند جای دین را بگیرد علم نوعی روح انتقادی دارد که دین از آن دور است. به فرض که دورکیم عقیده به خدا را توجیه کرد، سایر اعتقادات دینی را چه می کند؟ مسأله خلود نفس و معاد و سایر اعتقادات دینی چگونه پیدا شده اند؟ به عبارت دیگر، این توجیه تا حدی کم به درد دین مسیحیت (فعلی) می خورد. چون اعتقادات ایشان منحصر به ذات و اسماء و صفات خداوند است. اما

برای توجیه ادیانی مثل اسلام اصلاً مفید نیست. و دینی که دورکیم مطرح نموده است از هیچ جنبه بیانگر جزئیات دقیقی که برای مثال در دین اسلام لحاظ گردیده است نیست. فرضیه تکامل دین با رد از طرف دورکیم به نوعی به تقلیل ادیان آسمانی می انجامد که به طبع شاکیان خود را به همراه خواهد داشت.

دین علاوه بر ماهیت اجتماعی خود عنصر زیبا شناختی دارد که صرفاً برای سرگرمی نیست در عبادت نوعی عنصر زیباشناسانه و آرامش دهنده است. دین سختی های زندگی را آسانتر و تحمل پذیرتر میکند. که در نگاه دورکیم تمامی این نکات فراموش گردیده است.

درحالی که مومنان، یعنی آدمیانی که بازیستن درحیاتی دینی احساس مستقیمی از ذات دین دارند. به این شیوه ی نگاه معترض اند و معتقدند که این نوع تلقی از دین پاسخگوی تجربه ی روزانه ی آنان نیست. اینان درواقع احساس میکنند: نقش دین عبارت است ازواداشتن مابه عمل، و کمک کردن مابرای زیستن. این مومن آدمی است که بیش ازنامومن توانای عمل است. او در درون خود نیروی بیشتری احساس میکند خواه در تحمل دشواری های زندگی، خواه از جهت غلبه بر آنها. نخستین ماده هرایمانی باوربه رستگاری از راه ایمان است.

درواقع آن کسی که به آداب دینی عمل کرده است می داند که همه ی این تاثرات شادی بخش، برانگیزاننده ی آرامش درونی، صفای باطن و شوق از آثار و برکات عمل به کیش عبادی اند، کیش عبادی فقط دستگاهی متشکل از علایمی که ایمان از راه آنها ترجمان بیرونی پیدا میکند نیست بلکه مجموعه و سالیست که ایمان و احساس دینی از راه آنها ایجاد و دوره به دوره تکرار میشود. اما دورکیم این مسئله را نیز اینگونه بیان میکند که جامعه است که حتی مومن را می سازد، تاثرات خودزایی است که در تجربه دینی می بینیم. چیزی جز جامعه نیست. کالاهای فکری را تمدن میسازد و تمدن اثری است که جامعه معمار آن است. علم ریشه دینی دارد و همه ی نهادهای بزرگ اجتماعی از دین برخاسته اند. جواب وی به اینکه پس چگونه یک فکرت ساده میتواند چنین نتیجه کارآمدی به بار آورد؟ این است که فکر درواقع، چیزی جز عنصری از خودمانیست.

از اشکالات وارد به دورکیم نکته ای است که وی مانند نظر فروید که دین را جز ظهورات بیمارگونه ی فردی نمیدانست و یا مثل نظر مارکس که دین چیزی نیست جز ابزار سرکوب یا تخدیر توده ها امر دین را تقلیل میدهد و از نظر دورکیم هم دین چیزی نیست جز بازتاب نمادین نیازهای اجتماعی!! گرچه همدلانه تر از آنهاست اما این هم میشود به نوعی نگرش تقلیل گرایانه، که مانع توجه به دیگر ابعاد دین میشود. (این

بخش گزیده و برداشتی است از کتاب صوربنیانی و مطالعات مقالات رهیافت دین شناختی دورکیم مطالعه تطبیقی دیدگاه های دین شناختی دورکیم و علامه طباطبائی)

نتیجه گیری:

گرچه در نقدهای بسیاری نگاه یکسوگرایانه دورکیم مورد انتقاد و نگاه وی در امر دین ساده انگاری قلمداد گردید و طرح وی بلندپروازانه و غیر واقعی انگاشته شد. اما دورکیم بازتاب اندیشه های متنوع روزگار خود است و آنچه را که در روزگارش بوده است انعکاس داده است. وی توانست جامعه را بعنوان واقعیتی مستقل تحلیل کند و توانست اندیشه های پراکنده ی روزگار خود را در نظامی جامع و سازمان یافته فراهم آورد و اندیشه ای را پیروید که در نهایت به نام او ثبت شود. وی نظام فکری را پدید آورد که پوزیتویزم اجتماعی شناخته شد. وی بر این باور بود که آرمان ها و حتی مسائل فلسفی محض را باید در متن جامعه و براساس کارکرد اجتماعی آنها فهمید و تفسیر کرد. پس وی در ادامه سنت پوزیتویسم می زیست و زمان وی زمان صدور حکم های یک جانبه بود. وجه بسا طبیعی بود با نگاهی به چند نمونه احکامی قطعی صادر کند. زمان تواضع علمی و تعارفاتی از قبیل اما او اگر و شاید و فعلا و عجالتا نبود! برآستی واقعیت این است که دیگر دورکیم این روزها فصل الختام دین شناسی نیست. مسیر طی شده توسط دورکیم راهی ناتمام است و دریچه ی چشم هایی بازتر را به مبارزه می طلبد. هر نظریه ای در هنگام صدور نیاز به انعطاف و ذکاوت بیشتری دارد. با ویژگی چند قبیله نمیبایست دورکیم احکامی جهان شمول صادر مینمود. اما ساختارگرایان اینگونه بودند فراموش کرده بودند چیزهایی که ممکن است در یک روز امری قطعی بنظر برسد بعدها بر آن مهر ابطال بخورد. گرچه این نظریه بارها زیر نقد کاوشگران علوم اجتماعی درو گردید! و تکامل یافت و نقش کنشگران اجتماعی پررنگ تر و عمیقتر جلوه داده شد اما نگاه دورکیم به دین پس از گذشت سالها در بسیاری از بخش ها قابل تامل و تفکر برانگیز است. وی حداقل هرگز دین را گامی عقب تر از علم ندید و دین را پایه پای جامعه زنده و همه جا حاضر معرفی نمود.

فهرست منابع:

- ۱: دورکیم، امیل (۱۳۸۳) صوربنیانی حیات دینی، ترجمه باقرپرهام، نشر مرکز، تهران
- ۲: اسلامی، سیدحسن (۱۳۷۲) رهیافت دین شناختی دورکیم، هفت آسمان، ش ۱۹
- ۳: کشانی، مهدیه؛ نیلی احمدآبادی، محمدرضا؛ بختیار نصر آبادی، حسن علی (۱۳۸۸)
مطالعه تطبیقی دیدگاه های دین شناختی دورکیم و علامه طباطبایی
فلسفه و کلام - شماره ۴۵